

تحلیل و بررسی عنصر "آز" در شاهنامه فردوسی

رضا شجری

استادیار دانشگاه کاشان

چکیده

این مقاله کوششی است در شناخت "دیو آز" و بیان اهمیت آن در اساطیر یونانی و متون زرتشتی و به دنبال آن شاهنامه گرانسنگ فردوسی، که نخست شومی و پتیارگی این دیو تنومند و نیرومند و رای مبارزه با او در پارای از منابع اساطیری و دین زرتشتی کاویده شده است. سپس اهمیت و حضور او در شاهنامه فردوسی با استناد و استشهاد به ابیاتی از شاهنامه مورد توجه و بررسی قرار گرفته و کوشش شده است ضمن بیان و گزارش آزمندی پارای از پادشاهان و پهلوانان شاهنامه، فریبکاری این دیو جادوگر و ناخرسند بیشتر باز نموده شود. همچنین پادشاهانی که فریفته این دیو نشده و تخم نیکی و داد و دهش کاشته و گذشتاند، معرفی شد. بیان تفاوت آزمندی و انداز خواهی یا بهره گیری از بایسته های زندگی و ذکر شاخص های آن، فرجام سه بن این مقاله را تشکیل می دهد.

کلیدواژه: آز، شاهنامه، فردوسی، راز آز.

آز (در اوستا Azay و در پهلوی Az) از دیوان دیوساز و گردنفر از شاهنامه است که استاد، خن، فردوسی، در جای جای شاهنامه و داستانهای مختلف از زبان خویش یا موبدان و پندآموزان، هراس و زیان او را برای آدمیان ویژه صاحبان زر و زور بیان کرده است. آز نه تنها به عنوان نوعی شر مورد توجه و گوشزد قرار گرفته، بلکه این دروغ منبع بسیاری از شرور و گاه اساس تلخی‌ها و خونریزی‌ها و ددمنشی‌ها معرفی شده است:

همه تلخی از بهر بیشی بود مبادا که با آز خویشی بود

(-، ص ۳۲)

شاید بتوان خطر آز را در حماسه با خطر نفس در عرفان و اخلاق که آن هم اصل و اساس تمام شرور و دشمن‌ترین دشمنان معرفی شده است، سنجید. این دیو می‌تواند خرد انسان را با تمام ارج و ارز و قدردانی که دارد تصرف کند و بر تخت او بنشیند و بر انسان حکم راند. گا طلبی‌ها، جاجویی‌ها، کشورگشایی‌ها و خونریزی‌ها محصول بیشی‌خواهی آدمیان و معلول غلبه دیو آز بر آنهاست. برای آنکه تباہکاری و پتیاگی این دیو بیشتر آشنا شویم نخست جایگاه و پایگاه او را در اساطیر و سپس با درنگی درخور می‌کاویم.

دیو آز در اساطیر ایرانی و زرتشتی از هیمنانان و همدستان زورمند اهریمن است و در حقیقت سپاهسالاری او را به عهده دارد. از زمانی که اهریمن بر آفرینش می‌تازد تا ظهور سوشیانس در تباہکاری‌ها و آلودگی‌ها او را انباز و دستیار است. هنگامی که اهریمن می‌خواهد بر آفرینش بتازد و آن را آلوده کند، نخست با "ه دیو جفت و انباز می‌شود و سپس آن را به عنوان سپاهسالار لشکر خود انتخاب می‌کند.

"پس سپاهسالار گزید که خود آز است و چهار پاهبده همکاری او آفریده شد [که] است (= عبارت است از) خشم و زمستان و پیری و خطر.

اما آز خود نیز دارای چهارها یا جلوهای گوناگون است که تنها به یاری همین جلوهاست که می‌تواند بر آلودگی آفرینش توانا گردد. جلوهای آز عبارت است از - چهری - بدون چهر - برون از چهر.

اگر بخواهیم مراد از چهر و بدون چهری و بیرون از چهر را در سه کلمه خلاصه کنیم باید بگوییم، شکم و شهوت و آرزو از جلو های سه گانه آذ است:

"چهری آنکه اندر خوردن است که جان بدو بسته است. بدون چهر آرزومندی بر آمیزش است که خود رون (شهوت) خوانده می شود که با نگاه به بیرون آنچه که در درون است برانگیخته شود و سرشت تن آرزومند شود. بیرون از چهر، آرزوی بر هر نیکی که بیند یا شنود.^۵

اما هرکدام از این جلو ها دارای دو لایه (=بخش) ست؛ برای مثال گرسنگی و تشنگی از لایه های خوردن، و همواره به عنوان سردارانی سرافراز و فرمانبر و در خدمت دیو آذ است:

آذ [به عنوان] سپاهبد برگزیده شد و سردار راست و سردار چپ او گرسنگی و تشنگی است.^۶ لذا یکی از راه های چیرگی بر این دیو، پرهیز از خوردن و آشامیدن زیاد است. ک خوری، دیو آذ را ناتوان می کند، چنانکه زیاده خوردن نیز بر روی آذ می افزاید و از آبروی انسان می کاهد:

بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آذ کاهد همی آبروی



در بنده بن آمده است: در هزاره هوشیدرما از نیروی آذ کاسته می شود چرا که مردمان به یک وعده غذا خوردن در سه شباز روز بسنده می کنند و سیر می شوند

در پایان - همان نیز برای رهایی مردم از ستم دیو آذ، نخست اردی بهشت از آسمان به زمین می آید و انسانها را از گناه سنگین کشتن گوسفند باز می دارد. با کنار جویی مردم از گوسفندکشی و گوشتخواری، یک چهارم از نیروی آذ کاسته می شود. با کاستن نیروی آذ، تیرگیها کم برچیده می شود و دانشها فزونی می گیرد. سپس به امر یزدان، مردم از خوردن شیر نیز دست می کشند و نیمی از نیروی آذ کاسته می شود. ک خوری و ک آشامی موجب کاهش شهوت انسانها (که جلو ای دیگر از شخصیت آذ است) نیز می شود و در حقیقت دست

آز را از چیرگی بر انسانها کوتاه می کند. در این حال، دیو آز خشمناک و نادان به سوی اهریمن می تازد و با او مجادله می کند که:

"مرا سیر و پر کن، زیرا آفریدگان اورمزد، خوراک زروان (=نیروهای دیوی) را نیابم .
 به فرمان اهریمن، آز تمام دیوهای کوچک را می بلعد و تنها چهار دیو بزرگ، که امیری سپاه او را به عهده داشتند (خشم، پیری، زمستان و خطر) باقی می مانند. شدت گرسنگی باعث می شود که ز این چهار دیو بزرگ را نیز بلعد. با خوردن این چهار دیو هم آز سیر نمی شود و چون چیزی نمی یابد آهنگ اهریمن می کند و می گوید: "مگر تو را بزم ای نادان زیرا یزدان آفریدگان را از تو دور کرد". اهریمن که خود آفریننده آز است از شر او به سپند مینو پناه می برد و از او طلب کمک می کند. هرمز و سروش^{۱۰} موقعیت را مناسب می بینند و از اختلاف بین آز و اهریمن به نفع خویش استفاده می کنند و نخست سروش، آز را می کشد و سپس هرمز به سراغ اهریمن می رود و بر و می تازد و پس از شکست، او را از آسمان (از همان سوراخی که روزی بر آفرینش تاخته بود) بیرون می کند.^{۱۱}

به هر حال این دیو (آز) چنان نیرومند است که اهریمن را نیز به رنج می افکند و تا وقتی با اهریمن همدست است، هرمز و سروش هم توان رویارویی با هر دو را ندارند. لذا نخست ک خوری و پرهیز از گوشت را به مردم آموزش می دهند. در اثر ک خوری از شهوت انسانها و در نتیجه نیروی دیو آز کاسته می شود. همین امر موجب خشم و شورش ز علیه اهریمن می شود و اختلاف آز و اهریمن زمینه شکست هر دو را به دست هرمز و سروش فراهم می سازد. لذا در تعالیم زرتشتی بر قناعت و خرسندی بسیار تکیه شده است. این دو نیرو می توانند آز را با تمام قدرتی که دارد ناتوان سازند و یا به سکوت و تسلیم وادارند. در اندرز پوریوتکیشان می خوانیم:

"آز را با خرسندی و خشم را با سروش و رشک را با نیک چشمی و نیاز را با قناعت و دشمنی را با آشتی و دروغ را با ناراستی بزیند^{۱۲}

در مینوی خرد نیز وقتی دانا درباره علت نیندیشیدن مردمان به ناپایداری جهان و مرگ و حساب روان و بیم دوزخ سؤال می کند، مینوی خرد می گوید "به سبب فریب دیو آذ و سبب ناخرسندی"^{۱۳} (=عدم قناعت).

آذ و ناخرسندی، انسان را از یاد مرگ و قیامت نیز غافل می کند. این غفلت هم نتیجه غلبه دیو آذ است و هم انگیزه چیرگی بیشتر. آذ، جهان را در چشم آزمندان، دراز و فناپذیر جلوه می دهد و این جاودانگی، غفلت از مرگ و حساب و کتاب را موجب می شود که خود عامل بسیاری از شرور دیگر است. لذا یکی دیگر از یروهایی که می تواند آذ را ناتوان کند یاد مرگ است. یاد مرگ، گیتی را با همه آراستگی و فریبندگی در چشم خرسندان و خردمندان تیره و تار می کند. به گونه ای که تاج و کاخ در نظرشان جز خاک چیزی نیست:

که چون آذ گردد ز دلها تهی چه آن خاک و آن تاج شاهنشهی
(-، ص ۷۰)

چو دانی که ایدر نمایی دراز به تارک چرا بر نهی تاج آذ ...
ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن
(-، ص ۱۰۲)

نیروی دیگری که هرمز برای رویارویی با دیوان بویژه دیو آذ می آفریند، خرد است. بزرگمهر در یادگار خویش می گوید:

"دادار هرمزد برای بازداشتن آن چند دروج [و نیز یاری] مردمان چند چیز نگاه دارنده مینو آفرید: آسن خرد (خرد نظری) و گوش سرود خرد (خرد اکتسابی) وخیم و امید و خرسندی و دین و همپر سگی دانا"^{۱۴} و از این میا، خرد نیرومندتر است و چونان سپری ستبر در مقابله تیغهای برنده و گرزهای کوبنده اهریمن قرار دارد.

فردوسی نیز در شاهنامه (در گفتگوی میان انوشیروان و بزرگمهر) از زبان بزرگمهر بر اهمیت این نیروی ایزدی و پیروزمندی و استواری او در برابر اهریمن تأکید می کند:
ز دانا بپرسید پس شهریار که چون دیو با دل کند کارزار

به بنده چه دادست کیهان خدیو که از کار کوتاه کند دست دیو
چنین داد پاسخ که دست خرد ز کردار آهرمنان بگذرد
زشمشیر دیوان خرد جوشن است دل و جان داننده زو روشن است
(-، ص ۹۵)

سستی و کندی این نیرو نیز می تواند زمینه غلبه دیو آز را برای انسانها فراهم سازد و در حقیقت، آزمندی مردمان در اثر دور شدن خرد آنان نیز هست و این دیو می تواند پادشاه خرد را از فرمانروایی بر انسان برکنار کند و خود بر تخت بنشیند و با لشکر خویش، انسانها و به طور کلی جهان را آلوده سازد. فریدون به فرزندان آزمند و کینه توز خدیش می گوید:
به تخت خرد برنشست آزان چرا شد چنین دیوانبازان
(-، ص ۱۷)

بنابر اساطیر زرتشتی قبل از پادشاهی جمشید نیز دیوان توانسته بودند آسن خردی (خرد نظری) را بدزدند و به همین سبب، دست دیو آز بر مردمان باز شده بود و آشفتگی ویرانی بر جهان حاکم، جمشید توانست آسن خردی را از چنگ دیو آز بیرون بکشد و جهانی آراسته و پیراسته و روشن فراهم سازد.^{۱۵}

جایگاه و پایگاه آز در شاهنامه

از آنجا که منابع فردوسی در سرودن شاهنامه (مستقیم یا غیرمستقیم) همان آثار دینی و اساطیری زرتشتی است، این دیو در شاهنامه، حضوری چشمگیر و پویا و پایا دارد. فردوسی بارها به دیو بودن آز و شومی و پتیارگی او از زبان خردمندان و موبدان و قهرمانان و داستانها اشاره کرده است. در شاهنامه هم این دیو سرمایه گناهان و انگیزه افزوای طلبها و بیشه خواهیهاست. او چشم خرد را می بندد و ره کینه جویی و جنگ را باز می کند. او نه تنها پادشاهان گردنفرازی چون اسکندر و کیکاوس و گشتاسب و افراسیاب را فریفته خویش می کند، بلکه گا، پهلوانان هوشیار و بیداری چون رستم و اسفندیار و سهراب را نیز افسون

نیرنگ و جادوی خویش می کند و چشم جان و خردشان را بر راه تپها و روشنیها می بندد. اسفندیار به انگیزه تخت و تاج خویش را به تاراج می دهد و قربانی آزمندیهای خود و پدرش گشتاسب می شود. سهراب هم اگرچه برای شناسایی رستم به ایران می آید، آرزویی دیگر نیز در سر می پروراند و آن تصرف تخت و تاج کیکاوس و پس از آن تخت افراسیاب است تا خود و پدرش رستم بتوانند با خاطر ای آسوده بر توران و ایران پادشاهی کنند؛ چرا که هیچ کس جز خود و رستم را شایسته پادشاهی بر جهان نمی بیند.

چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی کسی تاجور
چو وشن بود روی خورشید و ماه ستاره چرا برفروزد کلاه
(-، ص ۷۹)

رستم دیوافکن و شیراوژن نیز با تمام هوشیاری و پایداری خود، گاه زبون و افسون دیو آز می شود و از شناسایی جگرگوشه خویش باز می ماند و آزمندانه بر شیر بیداردل خویش را می درد. فردوسی، ناتوانی رستم را در شناخت فرزند ناشی از آزمندی او می داند و می گوید:

"حتی ستوران و گوران در دشت و ماهیان در دریا فرزندان خویش را می شناسند اما این انسان هوشمند از رنج آز از شناخت فرزند خود باز می ماند و او را از دشمن تشخیص نمی دهد؛"

جهانا شگفتی ز کردار توست هم از تو شکسته هم از تو درست
از این دو یکی را نجنبید مهر خرد دور بد مهر ننمود چهر
همی بچه را باز داند ستور چه ماهی به دریا چه در دشت گور
ندانند همی مردم از رنج آز یکی دشمنی را ز فرزند باز
(-، ص ۲۴)

نخستین پادشاهانی که در شاهنامه فریفته و زبون این دیو می شوند، سلم و تورند. آنان ز سر آزمندی به سرزمین ایرج رشک می ورزند و پدر و به گمان بیدادی که بر آنها روا داشته

می‌شورند لذا فریدون در پاسخ خواسته آنان، که "یا ایرج را همچون ما به سرزمینی دور گسیل کن یا دمار از ایران و ایرج برمی‌آوری، چنین می‌گوید:

یکی داستان گویم از بشنوید	همان بر که کارید همان بدروید
چنین گفت با ما سخن رهنمای	جز این است جاوید ما را سرای
به تخت خرد برنشست آرتان	چرا شد چنین دیوانبازتان
بترسم که در چنگ این ازدها	روان یابد از کالبدتان رها

(-، ص ۷۰)

سرانجام نیز این دیو، دست آنان را به خون بادر آلوده می‌کند و بنیاد کینه و جنگ را در میان ایرانیان و تورانیان می‌افکند. نکته قابل توجه این است که دیو از وقتی می‌تواند بر سلم و تور غالب آید که خرد آنها را تصرف کند.

اسکندر یونانی را می‌توان آزمندترین پادشاه شاهنامه نامید. او در آرزوی گردیدن به گرد جهان، شهرهای خاور و باختر را یکی پس از دیگری می‌گشاید و چهارده سال به کشتار و خونریزی می‌پردازد؛ سی و شش پادشاه را می‌کشد و صدها شهر و کشور را فتح و غصب می‌کند. لذا وقتی به شهر برهمن می‌رسد و بی‌وی ملاقات می‌کند و از او درباره گناهکارترین مردم می‌پرسد، برهن بی‌تأمل، آزمندترین مردم را گناهکارترین مردم می‌داند و مصداق انسانهای آزمند را خود اسکندر معرفی می‌کند؛ چرا که جهانی را تصرف کرده است و باز از اندیشه افزود طلبی باز نمی‌ماند:

گناهکارتر چیز مردم بود	که از کین و آزش خرد گم بود
چو خواهی که این را بدانی درست	تن خویشان را نگه کن نخست
که روی زمین سر به سر پیش توست	تو گویی سپهر روان خویش توست
همی رای داری که افزون کنی	ز خاک سیه مغز بیرون کنی

(-، ص ۱۶)

و به او می‌گوید این دیو بسیاری از حاکمان را محکوم و شاهان را مقهور و دیو بندگان را اسیر و ذلیل خویش ساخته و از جاه به چاهشان انداخته است. او نه تنها دیو است، بلکه دیوساز است؛ با نیاز همباز است و گناهان را آبخشور و سرآغاز:

دگر گفت بر جان ما شاه کیست	به کژی به هرجای همراه کیست
چنین داد پاسخ که آزست شاه	سرمایه کین و جای گناه
بپرسید خود گوهر از بهر کیست	کش از بهر بیشی بباید گریست
چنین داد پاسخ که آز و نیاز	دو دیوند بیچاره و دیوساز

(۰، ص ۷)

اما آتش گرم اندرزهای برهمن در هیزم تر اسکندر مؤثر نمی‌افتد و باز آزمندانه سر خویش می‌گیرد و راه بیراهی خویش را می‌رود.

آز چنان وجود اسکندر را انباشته است که نه تنها پند برهمن، بلکه آواز مهیب اسرافیل هم در اراده او خلل ایجاد نمی‌سازد. اسکندر روزی اسرافیل را به صدا درآورد. اسرافیل تا نگاهش به اسکندر می‌افتد بر او می‌شورد و می‌گوید:

که ای بنده آز چندین مکوش	که روزی به گوش آیدت یک خروش
که چندین مرنج از پی تاج و تخت	به رفتن بیارای و بر بند رخت

(۰، ص ۳)

اما اسکندر بدون آنکه هراسی بر خویش راه دهد، بهره خویش را از روزگار جنبش و گردش در جهان می‌داند و به اعتنا به این هشدار نیز در راه خویش می‌کوشد. او یک بار هم در مسیر خویش به شهری خرم و آباد می‌رسد و از وجود یک جفت درخت سخنگو آگاه می‌شود. سخنگویی درختان برایش شگفت می‌آید و شایسته می‌بیند از نزدیک، آواز و سخنشان را بشنود. چون به نزدشان می‌رود و هنگام سخر گفتنشان فرا می‌رسد، هشدار و پیام آنها را مبتنی بر ترک آزوری و جهانگردی و گرسنه چشمی می‌شنود؛ هرچند که این پیام را که می‌توان آنها را پیامهای غیبی نامید، می‌تواند تا حدی اسکندر را کارگر و مؤثر افتد، باز از کشورگشایی

بازنمی‌دارد و عزم چین و سند و یمن می‌کند تا آنکه مرگ بر آرزوهای او پایان می‌دهد.
می‌شنویم هشدار یکی از شاخ‌ها را از زبان مترجم به اسکندر:

چنین داد پاسخ که این ماده شاخ همی‌گوید اندر جهان فراخ
از آرزو فراوان نگنجی همی روان را چرا بر شکنجی همی
ترا آرز گرد جهان گشتن است کس آزدن و پادشا کشتن است
نماندت یه در فراوان درنگ مکن روز بر خویشتن تار و تنگ
(-، ص ۱۰)

کیکاوس و افراسیاب از دیگر پادشاهان آزمند شاهناما اند. آنچه افراسیاب را به رنگ و
نیرنگ وامی‌دارد و اسباب رنج و آزار ایران و توران را فراهم می‌آورد آرزو و نیاز است تا جایی
که گوش را بر هر نصیحتی می‌بندد و مکر گرسیوز گریز را آویزه گوش می‌کند و سر سیاوش
به گناه را می‌برد و درخت کینه را با خون او آبیاری می‌کند. لاکشیه‌های دیگر او نیز بیشتر،
ناشی از آرزو و افزود طلبی اوست و به طور کلی به قول فردوسی همیشه از آرزو در رنج و گداز
است:

دل شاه ترکان چنان کم شنود همیشه به رنج از پی آرزو بود
(-، ص ۱۷)

آزمندی در شاهنامه ویژه پادشاهان ایرانی (غیر ایرانی) چون اسکندر و افراسیاب نیست.
کیکاوس خودکامه و خودرای ایرانی نیز بنده آرزو و نیاز است. بلندپروازی و آزمندی، او را به
مرز مازندران و هاماوران می‌کشاند و آن همه رنج و درد مشقت و مصیبت را بر خود و
ایرانیان، ویژه رستم روا می‌دارد. جنگ طلبی او، سیاوش را از او می‌رنجانند و به کام و دام
تورانیان می‌اندازد و عجیب آنکه این پادشاه آزمند و نصیحت‌ناپذیر و تندخو با آنکه حاصل
تلخ خودکامگی‌ها و آزمندیهای خویش را می‌چشد و بارها از کرده خود پشیمان می‌شود، باز
در آرزو می‌کوبد و هوای پرواز را هم در سر می‌پروراند؛ گویی در این جهان فراخ نمی‌گنجد و
به قول فردوسی می‌خواهد عزم فلک کند تا شاید به ملک برسد و یا با آسمان بلند بجنگد و آن

را در سلطه خویش درآور؛ لذا به کمک چهار عقاب تربیت شده و گرسنه در آسمانها به پرواز درمی آید ولی طولی نمی کشد که عقابها خسته و مانده از پای درمی آیند و از فراز ابرها نگونسار می شوند. کیکاوس در آمل سقوط می کند و یک بار دیگر، نتیجه آزمندیهای خویش را می بیند.

پریدند بسیار و ماندند باز چنین باشد آن کس که گیردش از
نگونسار گشتند زابر سیاه کشان بر زمین از هوا تخت شاه
(-، ص ۵۳)

در مقابل پادشاهان آزمندی چون کیکاوس و اسکندر، پادشاهان دادگر و دانشور و مرد نوازی چون فریدون و کیخسرو و وزیرانی خردمند چون بزرگمهر نیز وجود دارند که با تمام دستگاه و قدرت و شهرت، گرد از نمی گردند و آزار خلق نمی جویند. از روزگذر کردن اندیشه دارند و پرستیدن دادگر را پیشا؛ خرد بر هوایشان چیره است و هرچیز جز چراغ رستگاری در چشم جانیشان تیر؛ راز جهان را می شناسند و از مرگ می هراسند؛ آنچه دنیا را در چشمشان خوار و نزار داشته ناپایا ری آن ست و آنچه به نیک و ورزیشان گماشته باور به برقراری سرای دیگر است؛ نه فرشته اند و نه از مشک و عنبر سرشته، بلکه نیکنامی خود را از داد و دهش دارند و همواره تخم نیکی می کارند؛ نه پرستنده آزند و نه با نیاز همباز؛ به دیگر سخن پادشاهانی درویشند و به خلق می مدیشند. بر سبب نیست که فردوسی این چنین در داد فریدون سخن می دهد:

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی
(-، ص ۵۲)
ورا بد جهان سالیان پانصد نیفکند یک روز بنیاد بد
جهان چون بر او بنمزد ای پسر تو نیز آز مپرست و انده مخور
(-، ص ۹)

بزرگمهر، وزیر دانا و خردمند انوشیروان هم پیش از دیگران، راز آز و خطر آن دیوساز را می شناسد. در اندرزها و گفتگوهای او بارها به خطر این دیو اشاره شده است. گفتگوی او با خسرو انوشیروان در شاهنامه خواندنی است. او در این گفتگو ضمن برشمردن ویژگیهای مردان خردمند و فرخ و پیمان منش، خطر و هراس ده دیو اهریمنی را، که همواره بر سر انسان ایستادند و او را از راه گیهان خدیو (خداوند جهان) می گردانند، بیان می کند و رهایی از ۳۰ نگال این دیوان فریبکار و قوی پنجه را - که زورمندترین آنها دیو آز است - کلید دانایی و مهتری و سروری معرفی می کند، اما این رهایی هم چندان کار سادای نیست؛ چرا که آنها نیروی شیر دارند و جان و خرد را به زیر می آورند:

داند اهرمن هم به نیروی شیر که آرند جان و خرد را به زیر
بدو گفت کسری که ده دیو چیست کز ایشان خرد، ابیاست گریست
چنین داد پاسخ که آز و نیاز دو دیوند بازور و گردنفرار
دگر خشم و رشک است و ننگ ست و کین چونام دوروی و ناپاک دین
دهم آنکه از کس ندارد سپاس به نیکی و هم نیست یزدا، شناس
(.، ص ۹۵)

از این میا، دیو آز از دیوان دیگر شومتر و باگزندتر است؛ چراکه معدای دوزخ وار دارد و هرچه در خود بیوپارد و یا درآشامد، آن خلق سوز کم نمی شود و باز فریاد، دل من مزید می زند. او هرگز از خوردن خشنود نمی شود و همیشه میلش به سوی فونی و بیش طلبی است:

بدو گفت از این شوم ده باز گزند کدام ست اهرمن زورمند
چنین داد پاسخ به کسری که آز ستمکاره دیوی بود و دیر ساز
که او را نبیند خشنود هیچ همه در فزونشین باشد بسیج
(.، ص ۹۵)

آنچه را بزرگمهر در شاهنامه خطاب به خسرو انوشیروان بیان کرده است با تفاوتی اندک در اندرزنامه او (یادگار بزرگمهر) نیز باز می یابیم. در آنجا نیز از بزرگمهر درباره چند و چون

دروج (دیو) سؤال می‌کنند و او ضمن معرفی ده دروج، دیو آذ را ستمگرتر و ناخرسندتر از دیگران معرفی می‌کند:

آن دروج کدام و چند است؟

- آذ و نیاز و خشم و رشک و تنگ شهوت و کین و بوشاسپ^{۱۸} و دروج تهمت

و بدعت

- از این دروج کدام ستمگرتر است؟

- آذ ناخرسندتر و بیچارتر است..^{۱۹}

سیر و ناپذیری آذ تا آنجاست که اگر جهان را ببلعد و سیر نشود و چیزی برای خوردن هم نیابد از تن خویش می‌خورد و کوزه چشم او - ز با خاک گور پر نمی‌گردد. در بندهش آمده است:

"آذ دیو آن است که (هر) چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد از تن خود خورد. (او) آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند انباشته نشود و سیر نگردد."^{۲۰}

شومی و تاریکی آذ تنها در آیین زرتشتی مطرح نیست بلکه در آیین نوظهور مزدک نیز مورد توجه قرار گرفته و این نکته را فردوسی از زبان مزدک در شاهنامه باز نموده است.

مزدک پس از آنکه قباد را به کیش خویش می‌خواند و موفق می‌شود، صد هزار زرتشتی را مزدکی کند از اینکه کسری (فرزند قباد) آیین او را نپذیرفته، نگران است لذا قباد را درباره فرزندش هشدار می‌دهد و می‌گوید:

بیچاند از راستی پنج چیز که دانا بر این پنج نفزود نیز

کجا رشک و کین است و آذ و نیاز به پنجم که گردد بر او چیره آذ

تو چون چیره باشی بر این پنج دیو پدید آیدت راه گیهان خدیو

(-، ص ۶۰)

تفاوت آشکاری که بین اعتقاد مزدک و زرتشتیان وجود دارد این است که اولاً اسباب گمراهی از نظر او پنج دیوند در حالی که در دین زرتشتی از ده دیو سخن رفته بود و دیگر

اینکه مزدک این اسباب گمراهی را خود معلول دو عامل اساسی، که زن و خواسته است، می‌داند. به همین سبب نظریه اشتراک در مال و زن را مطرح می‌کند و زرتشتیان را بر خویش می‌شورانند و زمینه قتل خویش را به دست کسری و موبدان فراهم می‌سازد.

زن و خواسته باشد اندر میان چو دین بهی را نخواهی زیان
که ین دو بود رشک و آز و نیاز که با خشم و کین اندر آید به راز
(-، ص ۶)

نکته ای که باید در پایان این مقال روشن شود این است که ترک آز در شاهنامه به معنای فراموش کردن بهره خویش از دنیا و گریختن از نیازهای ضروری زندگی و پیشه کردن زندگی زاهدانه و راهبانه نیست، بلکه به معنی انداز خواهی و پرهیز از بیشی - ستن و پیشی خواستن در ساز و برگ زندگی سپنجی این سرای است و آنچه نیروی جان را به کاستی می‌کشاند و در خاک آز می‌نشانند و یا باره خرد را از راه راستی می‌پیچانند، آزرستی و مستی در نعمتهای دنیایی است که فراموشی از سرای دیگر و جهان برتر؛ مد آن است و گرنه هیچ عیب و هویی نیست که انسان، خواسته های بایسته خویش را از خداوند بخواهد؛ چنانکه در جایی می‌گوید:

به یزدان گرای و به یزدان پناه براندازه زو هر چه باید بخواه
(-، ص ۱۲)

فردوسی میزان و مصداق اندازه را نیز تعیین می‌کند. او می‌گوید: انسان، گریزی و گزیری از پوشیدن و خوردن و گستردن ندارد و این سه خواسته برای پرورش و سلامت تن و حفظ جان و قوت روح بایسته و شایسته است اما بیشتر از این خواستن، خویشتن آراستن است و برو کاستن؛ در رنج و آزر پیچیدن است و دامن از جان و روان در چیدن:

سه چیزت بباید کزان چاره نیست و زو بر سرت نیز پیغاره نیست
خوری گر بپوشی و گر گستری سزد گربه دیگر سخن ننگری

چو زین سه گذشتی همه رنج و آذ چه در آذ پیچی چه اندر نیاز
چو دانی که بر تو نماند جهان چه پیچی تو زان جای روشن روان
بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آذ کاهد همی آبروی
(۰ ، ص ۱۷)

بنا بر آنچه گفته آمد می توان نتیجه گرفت:

- آذ پس از اهریمن، نیرومندترین و پایدارترین دیو در آیین زرتشتی و در پی آن در شاهنامه است و تا پایان جهان و مرگ اهریمن با او همدست و همنشین خواهد بود. او منبع بسیاری از تلخکامیها و شرور مانند آرزو و شهوت و دنیاپرستی و غفلت از جهان دیگر و مایه خونریزیها و جنگ طلبی هاست.

- این دیو سیری ناپذیر است و اگر او را نبندند تمام جهان را می بلعد و ذری از اشتهايش کم نمی شود.

- با نیروی خرد و خرسندی و باور به ناپایداری جهان و اعتماد به جهان آخرت می توان از نیروی او کاست و یا از غلبه بیشتر بر خود جلوگیری کرد.

- تبهکاری پادشاهان خودکامه و جنگ افروز، محصول غلبه دیو آذ و نیاز بر آنهاست و خوشنامی پادشاهان فرشته خو و یزدا شناس، نتیجه چیرگی آنها بر این دیو پست و پتیاره است.

- بیشتر بندگان این دیو، ارباب زر و زورند و در شاهنامه نه تنها پادشاهان انیرانی چون اسکندر و افراسیاب زبون اویند و بلکه فرمانروایانی چون کیکاوس و گشتاسب و پهلوانان محبوبی چون رستم و سهراب و اسفندیار نیز گاه فریفته او می شوند.

- ترک آذ به معنی ترک نیازهای ضروری زندگی نیست. انسان همواره برای حیات خویش به خوردنیها و پوشیدنیها و گستردنیها نیاز دارد اما بیشتر از اندازه خواستن آذطلبی و حرص آوری است و جز رنج و زیان حاصلی ندارد.



پی نوشتها

۱. پهلوی druz به معنی دیو است.
۲. عای دسک التی بین ج بیک (بدیه الزمان فروزانفر، احادیث نوی، ص ۱۰)
۳. به معنی روسپی نام دختر اهریمن است. او نه تنها انگیزاننده اهریمن به تازش بر جهان هرمزی است بلکه فریبده و اغواگر مردان نیز هست و بر اساس زرتشتی، زنان از او پدید آمدند (مهرداد بهار - پژوهشی در اساطیر ایران - چاپ دوم انتشارات آگاه - تهران ۳۷۸، ص ۹۹)
۴. زاد اسپرم، گزیدها، ترجمه محمد تقی راشد محصل - چاپ اول - تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - ۳۶۶ - ص ۵۹.
۵. ظاهراً مراد از آرزوی بر هر نیکی که ببیند یا شنود آن هم در مورد دیو جنبه منفی آرزوست نه مثبت آن (همان، ص ۲۴)
۶. همان، ص ۱۹
۷. دومین فرزند زرتشت که از هزار سال پایان جهان ظهور می کند.
۸. بندهشن هندی، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، چاپ اول، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۸ - ص ۱۱۵.
۹. گزیدهای زاد اسپرم، پیشین، ص ۱۲.
۱۰. مهرداد بهار، پیشین، ص ۲۸۳.
۱۱. در اوستا sraoša و پهلوی SROŠ از ایزدان بزرگ آیین زرتشتی است. این ایزد بر نظم جهان و پیم. مراقبت دارد و فرشته نگهبان خاص زرتشتیان است.
۱۲. بنگرید به: پژوهشی در اساطیر ایران، پیشین، ص ۲۸۳ و گزیدهای زاد اسپرم، پیشین، ص ۱۱.
۱۳. جاماسب جی دستور منوچهر جی، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، چاپ اول، تهران، کتابخانه ملی، ۳۷۱، ص ۱۰.

۱۴. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ص ۵۰.
۱۵. متون پهلوی، پیشین، ص ۱۲۸.
۱۶. مهرداد بهار، پیشین، ص ۲۲۲.
۱۷. مولانا درباره نفس می گوید:
- دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو به دریا نگردد کم و کاست
هفت دریا را درآشامد هنوز کم نگردد سوزش آن خلق سوز
(مثنوی، دفتر اول، ب ۳۷۵)
۱۸. در پهلوی bušasp و به معنی غفلت گرفته چرا که این دیو سحرگاهان که خروس همه را به بیداری دعوت می کند و می کوشد جهان را در خواب نماند دارد.
۱۹. جاماسب جی دستور منوچهر جی، پیشین، ص ۱۶۸.
۲۰. مهرداد بهار، پیشین، ص ۱۶۸.

منابع و مأخذ

۱. ارداویرافنامه، ترجمه و گزارش رحیم عفیفی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس ۱۳۷۲.
۲. بندهشن هندی، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۸.
۳. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه ۱۳۷۸.
۴. جاماسب، جی دستور منوچهر جی جاماسب - آسانا، متون پهلوی، گزارش سعید عریان، چاپ اول، تهران، کتابخانه ملی ۱۳۷۱.
۵. سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۸.
۶. فردوسی، شاهنامه (بر اساس چاپ یونسکو)، به کوشش سعید - میدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره ۱۳۷۶.
۷. گزیدهای زاد سپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۶.
۸. مولوی جلال الدین، مثنوی معنوی، چاپ دهم، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۶.
۹. میرفرخایی، مهشید، آفرینش در ادیان، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۶.
۱۰. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس ۱۳۶۴.
۱۱. یاحقی، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵.